

درباره مرکز سیاست OCP

مرکز سیاست OCP یک اندیشکده سیاست محور مراکشی مستقر در رباط، مراکش است که در تلاش برای ترویج اشتراک دانش و کمک به بازتاب غنی در مورد مسائل کلیدی اقتصادی و روابط بین‌الملل می‌باشد. مرکز سیاست OCP با ارائه دیدگاه جنوبی در مورد چالش‌های استراتژیک عمده منطقه‌ای و جهانی که با کشورهای در حال توسعه و نوظهور مواجه هستند، قصد دارد از طریق چهار برنامه تحقیقاتی خود، مشارکت معناداری در سیاست‌گذاری ارائه کند: کشاورزی، محیط‌زیست و امنیت غذایی، توسعه اقتصادی و اجتماعی، کالا، اقتصاد و دارایی، ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل. بر این اساس، ما به طور فعال در تجزیه و تحلیل سیاست‌های عمومی و مشاوره و ترویج همکاری‌های بین‌المللی برای توسعه کشورهای نیم‌کره جنوبی شرکت می‌کنیم. در این راستا، مرکز سیاست OCP می‌خواهد محل پرورش ایده‌ها و منبعی برای آینده‌اندیشی در خصوص اقدامات پیشنهادی در مورد سیاست‌های عمومی در اقتصادهای نوظهور و به طور گسترده‌تر برای همه سهامداران درگیر در روند رشد و توسعه ملی و منطقه‌ای باشد. برای این منظور، اندیشکده بر تحقیقات مستقل و داشتن شبکه‌ای محکم از پژوهشگران پیشرو داخلی و خارجی تکیه دارد. یکی از اهداف مرکز سیاست OCP حمایت و حفظ ظهور «گفتگوهای آتلانتیک» گسترده‌تر و همکاری در مورد مسائل استراتژیک منطقه‌ای و جهانی است. با آگاهی از این که دستیابی به این اهداف مستلزم توسعه و بهبود سرمایه انسانی است، ما از طریق مدرسه سیاست گذاری خود متعهد هستیم که به طور مؤثر در تقویت ظرفیت‌های ملی و قاره‌ای مشارکت داشته باشیم و درک موضوعات مربوط به حوزه‌های تحقیقاتی مرتبط را افزایش دهیم. به موازات این، ما در تلاش برای ایجاد یک شبکه حرفه‌ای، جوان و قوی از رهبران نوظهور هستیم که به دگرگونی آفریقا اختصاص یافته‌اند. همچنین با ارائه فرصت‌های اصیل و محرک برای مشارکت با نسل در حال رشد تصمیم‌گیرندگان جدید در بخش‌های مختلف، می‌کوشیم.

درباره نویسنده

آلفردو والادائو استاد دانشکده امور بین‌الملل پاریس (PSIA) علوم پو پاریس و یک پژوهشگر ارشد در مرکز سیاست OCP که بر روی امور بین‌الملل، ژئوپلیتیک، اقتصاد جهانی، برزیل و آمریکای لاتین تمرکز دارد. در کنار این سمت‌ها، او رئیس هیئت مشورتی اتحادیه اروپا و برزیل است. در بروکسل، عضو هیئت مشورتی بین‌المللی CEBRI مرکز روابط بین‌الملل برزیل-ریودو (ژانیرو)، عضو کمیته بین‌المللی رنکونترز ژنو (RIG)، مدیر آمریکای لاتین رئیس تحقیقات CESEM-HEM در مراکش و ستون نویس رادیو فرانسه بین‌المللی (RFI)، عضوسابق از هیئت امنای (۲۰۰۹-۲۰۱۵) UNITAR و مدیر سابق کرسی علوم مرکوسور (۱۹۹۹-۱۹۹۹) (۲۰۱۰) و هماهنگ کننده گروه کاری مذاکرات اتحادیه اروپا و مرکوسور و کنفرانس بین‌المللی فورت کویاکابانا درباره گفتگوهای دفاعی

و امنیتی اروپا و آمریکای جنوبی. پروفیسور والادائو منتشر کرده است به طور گسترده در مورد ژئوپلیتیک، اقتصاد جهانی، ادغام منطقه‌ای و مذاکرات تجاری، برزیل و آمریکای لاتین. او دارای مدرک دکترا در رشته علوم سیاسی از دانشگاه علوم سیاسی پاریس است.

چکیده

آینده دموکراسی نمایندگی نامشخص است. تحکیم تدریجی نهادها، رویه‌ها، مراجع فرهنگی و ایدئولوژیک آن، مستقیماً با تکامل ترکیب اقتصادی و اجتماعی عصر صنعتی همگن بود. اما این الگوی اجتماعی تاریخی در حال ذوب شدن است. «تولید انبوه برای مصرف انبوه» فوردیسم - که توسط رسانه‌های گروهی صحنه سازی شده بود - پارادایم اصلی سیستم‌های سیاسی قرن گذشته بود. گروه‌های قدرت ساختار عمودی مرتبط با زنجیره‌ای از "نهادهای متوسط" شامل مواردی از جمله: اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های تجاری، احزاب سیاسی و پارلمان‌ها، سیستم‌های قضایی سلسله مراتبی، بخش‌ها و آژانس‌های دولتی، نیروهای نظامی و پلیس، رسانه‌های یک طرفه (رسانه‌های غیر تعاملی)، کسب و کارهای بزرگ، دولت بزرگ و رسانه‌های بزرگ می‌باشد. اکنون مدل فوردیست در رقابت برای بقا به یک دیوار زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی برخورد کرده که می‌تواند منجر به ایجاد پارادایم جدیدی شود. «فوردیسم جهانی»، محدودیت‌ها و تهدیدهای فراملی، اطلاعات درست و نادرست در همه جا، فناوری‌های مخرب جدید، نوآوری دائمی و ظهور فضای مجازی به عنوان مرجع جدید «سرزمینی»، در حال تسریع در یک تحول اجتماعی و سیاسی تاریخی است. تولیدات سفارشی تحت شبکه برای مصارف سفارشی تحت شبکه - زیر سایه ارتباطات تعاملی شخصی - هسته اصلی گسترش یک الگوی اجتماعی جدید "دیجیتال" است.

چه مفاهیمی برای ارجاعات و نظام‌های سیاسی ده‌ها ساله و گاه چند صد ساله ما وجود دارد؟ نهادهای عمودی سنتی اکنون برای بقا می‌جنگند، در حالی که انبوهی از افراد و بازیگران گروهی تک کاره - که به صورت افقی با ارتباطات دائمی به هم مرتبط شده‌اند - مشغول تلاش برای اثبات خود از طریق اشکال جدید سازمان‌دهی اجتماعی هستند. جهان قدیم تلاش می‌کند تا کنترل را از طریق اشکال مختلف «تکنو حزب‌گرایی»، «دموکراسی غیرلیبرال» یا حتی برخی «مدل‌گرایی لیبرال» ملایم برقرار کند. در حالی که دنیای جدید در تمرکززدایی، «خوشه‌های سرزمینی»، «جنبش‌های زودگذر»، اختلالات کارآفرینی، و «سیاست‌های راه‌اندازی سیاست‌های استراتژی» که سعی می‌کنند اهداف افقی تعریف‌شده را با تصمیم‌گیری عمودی تطبیق دهند، رشد می‌کند. شوم تر: بسیاری در رویای یک مکانیزم هوش مصنوعی به عنوان یک قدرت مشروع و آخرین راه حل غیرانسانی می‌بینند که می‌تواند یک ساختار قدرت سیاسی "خنثی" و "به نفع همگان" ایجاد کند.

برای تحلیل و عمل به این انقلاب تمدنی بزرگ، به ابزارهای مفهومی جدیدی نیاز داریم. علوم سیاسی و اجتماعی کنونی به این موضوع تمایل دارد. آن‌ها در همزیستی نزدیک با علوم "سخت" و مکانیکی دوران صنعتی توسعه یافته‌اند. این مقاله تلاش می‌کند با بهره‌گیری از علوم شناختی و بینش‌های هوش مصنوعی - به‌ویژه تحقیقات

«شبکه‌های عصبی»- به عنوان استعاره‌ای برای درک جهش‌های معاصر در تاریخ اجتماعی، به تلاش برای ایجاد پایه‌های جدید برای علوم سیاسی و اجتماعی «دیجیتال» قرن ۲۱ کمک کند. به منظور درک مسیر و چالش‌های آینده قدرت سیاسی، حکومت و حکومت کردن باید پویایی جامعه بشری را به عنوان یک «شبکه عصبی مکرر» خودسازمان‌دهنده در نظر گرفت.

هوش مصنوعی و علوم سیاسی

"علوم سیاسی" معاصر - که تکامل یافته از آنچه فیلسوفان و روشنفکران قرن ۱۹ در آغاز عصر صنعتی "اقتصاد سیاسی" نامیدند است - با لحظه‌ای تعیین کننده روبرو است. چالش این است که چگونه می‌توان پایه‌های جدید و ابزارهای فکری و علمی جدیدی برای تحلیل تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کنونی ایجاد کرد. ایجاد این نظم بسیار سخت بوده و تنها از طریق مسیرهای مختلف موازی و متناقض باهم قابل دستیابی است. این مقاله سعی می‌کند بینش‌های هوش مصنوعی (AI) را به عنوان استعاره‌ای برای درک جهش‌ها در تاریخ اجتماعی بررسی کند. به‌ویژه، از طریق اولین اکتشافاتی که طی سه دهه گذشته توسط هنری آتلان در آثارش در مورد "شبکه‌های خودکار نورون‌مانند"، ظهور "روش‌های عمدی" در "شبکه‌های عصبی خودسازمانده" بدست آمده است.^۱

به ستوه آمدگان از "نظم لیبرال بین‌المللی"

نگرانی قابل توجهی در مورد وضعیت و آینده دموکراسی نمایندگی و به اصطلاح "نظم لیبرال بین‌المللی" وجود دارد. در سرتاسر جهان غرب، دانشگاهیان، سیاستمداران، متفکران، سردبیران و/یا مشاوران از فروپاشی رژیم‌های دموکراتیک و نابودی «نظم جهانی» تضمین شده توسط ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم ابراز تاسف می‌کنند. دلایل نگرانی فراوان است، از طریق رویدادهایی مانند ظهور جنبش‌های پوپولیستی ضد سیستمی، جذابیت فزاینده راه‌حل‌های دولت‌های اقتدارگرا (از «دموکراسی غیرلیبرال» تا حزب-دولت چین)، ناتوانی نهادهای چندجانبه سیاسی و اقتصادی، "یکجانبه گرایی" تهاجمی دونالد ترامپ و احیای مجدد ژئوپلیتیک تقابلی. با این حال، بیشتر این نگرانی‌ها به فراخوان‌هایی برای "نجات" شیوه عجیب و غریب و در معرض تهدید نیم قرن سیاست غربی ختم می‌شود گویی این مدل نهایی و تنها مدل اجتماعی بود که قادر به حفظ آزادی‌های فردی اساسی، حاکمیت قانون، دولت پاسخگو و رفاه اقتصادی عادلانه است. نوعی نگرش بدبینانه «پایان تاریخ» وجود دارد که توسط گروهی از پیران ثروتمند با ایده‌ی «در گذشته همه چیز بهتر بود» گسترش می‌یابد.

مطمئناً شرایط رو به افولی برای ظهور مجدد چنین خلق و خوی اسپنگلی وجود دارد. اتفاقاً، یک باور تکراری و افسرده‌کننده که در فرهنگ‌های اروپایی و آمریکای شمالی ریشه دوانده است این است که ما در عصر تغییرات رادیکال و سریع زندگی می‌کنیم، حداقل به اندازه انقلاب صنعتی دوم در آغاز قرن بیستم. از فورد گرفته تا گوگل، تولید انبوه برای مصرف انبوه که توسط ارتباطات انبوه امکان پذیر شده است، ابتدا ایالات متحده، سپس اروپا، ژاپن و پس از پایان جنگ سرد بیشتر جهان را فراگرفته است. اما این ترکیب اجتماعی جهانی به نقطه شکست محیطی رسیده و همچنین به محدودیت‌های سفت و سخت، «کاهش تقاضای قابل حل» و کاهش «افزایش بهره‌وری» دچار شده است. بحران مالی عمیق سال ۲۰۰۸ این باور را از بین برد که بدهی‌های هنگفت خصوصی و دولتی هنوز هم می‌تواند راه نجاتی برای همه باشد، حتی به طور موقت. رستگاری امروز، متکی به ظهور یک پارادایم اجتماعی - اقتصادی جانشین است که حول رویکردهای مختلف در مورد چگونگی درک و به کارگیری فناوری‌های به اصطلاح

جدید «دیجیتال» ساخته شده است. تولید شبکه‌ای سفارشی برای مصرف شبکه‌ای سفارشی (که در زیر یک «ابر» از ارتباطات تعاملی سفارشی یا شخصی‌سازی شده رشد می‌کند) در باطن چیزی است که می‌تواند به تدریج یا به‌طور آشفته به یک «الگوی اجتماعی» جدید «پایدار» تبدیل شود. این احساس فراگیر وجود دارد که چنین دگرذیسی عمیقی از زندگی انسانی، و شیوه زندگی انسان‌ها، تأثیر عمیقی بر ساختارهای قدرت سیاسی و تمام چارچوب‌های نظارتی سنتی در سطوح محلی، ملی و فراملی خواهد داشت.

در واقع، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی به‌طور یکسان در تلاش برای درک فروپاشی یک فرآیند تثبیت شده تاریخی تولید، مصرف و ارتباطات هستند که هنوز هم مراجع، استانداردها و معیارهایی را برای همه علوم اجتماعی مدرن فراهم می‌کند. به نظر می‌رسد که دیدگاه‌های ایدئولوژیک تثبیت شده، فرضیه‌های آزمایش شده در مورد رفتار اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی و همچنین ابزارهای فکری سنتی سنجش و ارزیابی، تحت تأثیر واقعیت‌های جدید قرار گرفته‌اند. دانشگاه‌ها و اندیشکده‌های غربی با نفوذ سیاسی، بدون جریان قوی از ورودی‌های کاملاً نوآورانه از علوم اجتماعی، در حال از باختن نفوذ خود به شبکه‌های اجتماعی و فعالیت‌های «پسا حقیقت» هستند. آن‌ها سعی می‌کنند این بحران را با فروش فرمول‌های «تجارت به‌طور معمول» به عنوان نسخه‌های فوری، پیچیده در استدلال‌های کاساندرای جبران کنند. جای تعجب نیست که سیاستمداران و مقامات بلندپایه، در جستجوی سرنخ‌هایی برای حل مشکلات حل‌نشده و غیرقابل رمزگشایی جدید، اغلب از غرق شدن در اقیانوسی از نظرات و دستورات متناقض شکایت می‌کنند: «ما به «مشکل» نیاز نداریم، ما «راه حل» می‌خواهیم!»

تعریف مجدد «اقتصاد سیاسی» با کمک هوش مصنوعی

علوم اجتماعی - از عصر روشنگری تا زمان ما - در دوران صنعتی پدیدار شد. تفکیک آن‌ها به بسیاری از رشته‌ها و پیچیدگی روزافزون آن‌ها (به لطف کمک‌های فکری و فیزیکی "انقلاب علمی") در چهره‌های مختلف این پارادایم تمدنی گنجانده شد. این شکل از کهن‌الگوی صنعتی آنقدر مخرب و قدرتمند بود که کل زندگی نوع بشر را متحول کرد. آنقدر ماندگار بود که کدهای عملیاتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن به عنوان یک افق مادی و ذهنی غیرقابل عبور تلقی شد. اکنون، ظرفیت آن برای بازسازی خود به عنوان اصلی‌ترین زهدان اجتماعی جهانی، و حفظ همزمان کدهای اساسی خود، به سرعت در حال کاهش است. این اتفاق همه نظام‌های سیاسی دوران صنعتی و مراجع اساسی علوم سیاسی و سایر علوم اجتماعی مدرن را ویران می‌کند ولی "عصر دیجیتال" راه‌های جدیدی را باز می‌کند. این لحظه گذار دورانی و مفاهیم برای درک آن بیش از پیش به استفاده از فناوری‌های جدید و دانش علمی در حال تکامل وابسته شده است. امروزه هوش مصنوعی هسته اصلی انقلاب علمی معاصر است. قهرمانان سیاسی، ایدئولوگ‌ها و دانشمندان نمی‌توانند ابزارها و پارادایم‌های مفهومی جدید آن را نادیده بگیرند.

بدیهی است که تلاش سخت این مقاله برای استفاده از رویه‌های هوش مصنوعی برای تعریف مجدد مجموعه «اقتصاد سیاسی» قبل از فروپاشی منطق تولید انبوه برای مصرف انبوه قرن بیستم و توسعه و ارائه کاربردهای عملی تکنولوژی‌های جدید دیجیتال ممکن نبود. تمام قراردادهای اجتماعی و همچنین تحقیقات علمی و سقوط

فناوری‌های «قابل فروش» با سرعتی بالا در حال ائتلاف افتادن هستند که بیشتر شبیه یک حرکت براونی است تا یک خط مستقیم منظم. این سرعت آنقدر "مخرب" و غیرقابل پیش بینی است که ایده جهت گیری تاریخی هدفمند به سمت "نظم" آینده پیشینی شده، ارتباط عملی خود را از دست داده است. الگوی مسلط فردای یک "اقتصاد سیاسی" جهانی (و یا شاید، یک چشم انداز پراکنده) نمی‌تواند توسط یک فرد یا یک مرجع سیاسی، اجتماعی یا فکری جمعی پیش بینی و "تصمیم گیری" شود. ما در جهانی به طور فزاینده به هم وابسته و به هم پیوسته زندگی می‌کنیم که در آن جامعه بشری در حال شکل‌گیری به ترکیبی شبیه به "شبکه عصبی" فراگیر است. درک مکانیسم‌های درونی تعاملات اجتماعی و فردی که این شبکه ملموس و نتایج سیاسی آن را «تولید می‌کند» مسیر بسیار امیدوارکننده‌ای برای دانشمندان علوم سیاسی «جدید» خواهد بود. همانطور که لوزون و آتلان بیان می‌کنند (در زمینه‌ای بسیار متفاوت): "ما مکانیزمی را پیشنهاد می‌کنیم که از طریق آن اهداف و دستیابی به آن‌ها در اقدامات هدفمند می‌توانند ویژگی‌های نوظهور شبکه‌های خودسازمان شونده باشند و نه در ابتدا با هدفمندی".

این مکانیسم به‌عنوان ترکیبی از یک «شبکه یادگیری» پیش‌خور بدون نظارت با «شبکه عصبی بازگشتی» (RNN) تصور می‌شود، که در آن ارتباط بین حالت‌های نهایی و ابتدایی را تشکیل می‌دهد. تجزیه و تحلیل کامل این مدل بسیار فراتر از هدف این مقاله (و صلاحیت نویسنده آن) است. ایده اصلی این است که "ورودی شبکه، حالت پایدار RNN است" و "خروجی شبکه یادگیری پیش‌خور، حالت اولیه RNN است." این حلقه‌های ورودی/خروجی تکراری، و تعامل آن‌ها با شرایط محدودکننده (یا تسهیل‌کننده) خارجی، تمایل به ایجاد «الگوهای» پایدار قابل تشخیص (یا «مجموعه‌ای از اهداف در حال تکامل») را دارند که به نوبه خود، ورودی‌های جدیدی را تشکیل می‌دهد که هم ثابت و هم "تازگی" را برای کل مکانیسم عصبی فراهم می‌کند.

این دیدگاه که در علوم اجتماعی به کار می‌رود، این مزیت را دارد که سوگیری ایدئولوژیک یک غرض ورزی «ذهنی» بیرونی را دور می‌زند به این معنی که: اشتباه تصمیم‌گیرنده مطلق می‌تواند یک نتیجه سیاسی ناشناخته را با از پیش تعریف کردن آن به عنوان یک هدف عمدی که می‌تواند از طریق "اراده سیاسی" و اجرای یک استراتژی که به عنوان زنجیره‌ای از اقدامات علی تصور می‌شود، حاصل دهد. در واقعیت، این نوع توهم به یک نتیجه غیر قابل پیش بینی ختم می‌شود. از طرف دیگر، «هدف» تعریف شده قبلاً یک نتیجه شناخته شده بود که می‌توانست به عنوان یک فرآیند تکراری نسبتاً ساده در یک محیط کاملاً باثبات «اقتصاد سیاسی» دنبال شود. کنار گذاشتن این نوع توهم می‌تواند شروع خوبی برای دانشمندان علوم سیاسی باشد تا با آشفتگی سیاسی و اقتصادی کنونی که به سرعت در حال حرکت بوده و غیرقابل پیش بینی است، هماهنگی بیشتری داشته باشند.

تغییرات اجتماعی به عنوان یک شبکه عصبی جاری

اگر نوع بشر در حال گذار نامطمئن از یک نظم اجتماعی قدیمی به جدید است، چالش این است که سعی کنیم نشانه‌های این «نظم جدید» در حال ظهور را درک کنیم. به ویژه، نحوه تولید، مصرف و ارتباط ما و همچنین اینکه ساختارهای قدرت محلی، ملی و فراملی ما، چگونه تحت تأثیر این دگردیسی قرار می‌گیرند و چه کاری می‌توان در مورد آن انجام داد.

آشکار کردن استعاره هوش مصنوعی: یک «نظم» اجتماعی را می‌توان به عنوان یک «الگو» تعریف کرد که از شبکه‌ای از تعاملات بین تعداد زیادی از «بازیگران» متنوع (از رفتار هر فرد گرفته تا نفوذ نهادهای ماندگار و گروه‌های سازمان یافته از مردم و ایده‌ها) بیرون می‌آید. البته بازیگران پویا و چندشکل هستند که دلالت بر این دارد که خود شبکه پویا و مستعد تغییر است. در آن زمینه، یک «الگوی پایدار» را می‌توان تنها یک «لحظه» در تاریخ (کم و بیش پایدار در طول زمان) بر روی این تداخلات اجتماعی بی پایان در نظر گرفت. اما موفقیت «الگوها» تاریخی واقعیت‌های ایستا نیستند. هر یک نیز می‌تواند به عنوان یک "هسته" شبکه‌ی لحظه‌ای پایدار و مقاوم تعریف شود، که با آرایه‌ای از «حاشیه‌های» کمتر قدرتمند، ناپایدار و محیطی به هم پیوسته است. این اتصال‌های پیچیده‌ای که به طور مداوم با محدودیت‌های خارجی سازگار می‌شوند، تغییرات افزایشی در عملکرد شبکه ایجاد می‌کنند. در نهایت بی ثباتی محیطی به قلب هسته پایدار راه پیدا می‌کند و چرخه جدیدی از تعاملات مختل کننده را آغاز می‌کند که باعث می‌شود کل الگوی تاریخی با تهدید منحل شدن رو به رو شود و این منجر به فراهم شدن شرایط ظهور الگوهای جدید می‌شود. سرعت این «انقلاب‌ها» به این موارد مربوط می‌شود: (الف) قدرت نسبی هر بازیگر («وزن» یا «سوگیری» آن‌ها در شبکه عصبی)، (ب) سرعت (تاخیر) ارتباطات بین سرده‌ها، و (ج) پوشش حقیقی تاریخی و تراکم شبکه.

این مدل سازی تغییر اجتماعی باعث نیاز به مقادیر بزرگ داده می‌شود. در واقع این «هسته» شبکه اجتماعی را می‌توان به خودی خود یک «الگو» نیز در نظر گرفت که به تعداد زیادی «زیر الگو» داخلی با ورودی‌های فردی یا جمعی سازمان یافته شان متصل است که به نوبه خود، می‌تواند به عنوان عملکرد یکی دیگر از "لایه‌های هسته‌های به هم پیوسته و الگوهای فرعی دیده شود. به عبارت دیگر یک شبکه از حلقه‌های متصل، سلسله مراتبی یا غیر سلسله مراتبی، بر رفتار هر فرد تکیه دارد. مجموع این افراد با هم تمام نوع بشر را در شرایط تاریخی واقعی خود («لایه اول» یا «حالت اولیه» استعاره شبکه ما در بر می‌گیرد. اینکه چگونه این رفتارهای "عمدی" اولیه فردی توضیح داده شده یا از پیش تعیین شده است و یا در این مورد، هر گونه تفسیری از "اراده آزاد" بسیار فراتر از محدوده این مقاله است. در هر صورت، فلسفه اخلاق معاصر با چالش جدیدی مواجه است که ناشی از گسترش بی‌امان پیوندهای جهانی (و کاهش تأخیر آن) است. دنیایی که توسط رسانه‌های اجتماعی فراگیر هدایت می‌شود، که در آن اکثراً همه دسترسی فوری به مخاطبان بسیار گسترده یا بسیار متمرکز دارند و می‌توانند فوراً هر عقیده، بیان علمی، دستور اخلاقی یا حتی خود چالش را به چالش بکشند.

در واقع، این محیط «پسا حقیقت» تمایل دارد هر گونه اقتدار اخلاقی پایدار درازمدت و حتی ایده صرف ارزش‌های مشترک گسترده، «منافع عمومی» یا «خیر مشترک» را منحل کند (چه بر اساس دین، عقل یا حتی "عقلانیت ارتباطی" هابرماسی باشد). ارتباط غیرقابل کنترل و آنی بین توده‌های افراد، تلاش چند صد ساله برای ایجاد هنجارهای «اخلاقی» یا معیارهای اجتماعی «خنثی» برای پایه‌گذاری اصول عدالت که حداقل هسته اصلی تفکر سیاسی تمدن غرب است را تضعیف می‌کند. به طور متناقض، استفاده کنونی از رسانه‌های اجتماعی تمایل دارد تا شخصی (و گروه‌های خویشاوندی) را در درون نظرات عمیق و قطعی محصور کند و باعث کاهش سطح تحمل افراد

می‌شود. این محیط اجتماعی کاملاً جدید از ظهور «داوران» مشروع فوق‌الذکر، چه مقامات مذهبی، سیاسی یا فکری (شخصیت‌ها یا نهادها) و نه رویه‌های مستقل «عقلانی» که قادر به ایجاد یک اجماع جمعی باشند، طرفداری نمی‌کند. امروزه به طور قابل توجهی، اشتیاق فزاینده‌ای برای سیستم‌های محاسباتی توزیع شده («بلاک چین») وجود دارد. حامیان رویای راه حل فناوری جدیدی را در سر می‌پرورانند که ظاهراً اجماع غیرمتمرکز و «اعتماد» اجتماعی جهانی را بدون نیاز به اهداف از پیش تعیین شده، «ارزش‌های» اخلاقی و سیاسی یا مقامات نهادی مورد اعتماد، ایجاد می‌کند.

مدل سازی عصبی علوم اجتماعی

با وجود این عدم قطعیت‌های فلسفی، مدل عصبی باید بتواند «الگوهای» مختلف و ارتباطات و سوگیری‌های متنوع آن‌ها را که از طریق مکانیسم‌های شبکه اجتماعی عمل می‌کنند، تحلیل کند: ارجاعات فرهنگی «سخت‌شده» یا مقوله‌های ایدئولوژیک مانند «طبقه» یا «ملت» و همچنین خانواده‌ها، قبایل، انجمن‌ها، احزاب سیاسی یا ارگانیسم‌های سیاسی، قضایی و اقتصادی (محلی، ملی، بین‌المللی، فراملی)، مفاهیم ریاضی «جذاب» و «حوزه جذب» می‌توانند ابزارهای مفیدی برای مدل‌سازی الگو در شبیه‌سازی‌های هوش مصنوعی مناسب برای علوم سیاسی باشند، مشروط بر اینکه این مفاهیم در تعاملات پیشخور/بازخورد گنجانده شوند و از این رو مستعد جهش بوده، توسط «جاذبه‌های» نوظهور به چالش کشیده می‌شوند و حتی ناپدید می‌شوند. اما واقعیت این است که امروزه، این مجموعه‌های وابسته به هم و غول‌پیکر داده‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را نمی‌توان بدون نرم‌افزار و رویه‌های هوش مصنوعی - و البته زیرساخت سخت‌افزاری ضروری برای محاسبات و جمع‌آوری داده‌ها، به عنوان یک شبیه‌سازی پویا و یکپارچه در نظر گرفت.

در واقع ما در وضعیت لوح سفید نیستیم: همه الگوهای اجتماعی و الگوهای فرعی (با «جذب کننده‌ها و «حوضه‌های جاذبه» خود) در حال حاضر «خاطرات» تاریخی اهداف گذشته‌ای دارند که می‌توان بارها و بارها، با مسیرهای شناخته شده (یا چرخه‌های اقدامات) به آن‌ها دست پیدا کرد. بر خلاف یک شبیه‌سازی تجربی (که در آن محقق نوعی قدرت خداگونه بر فرزند فکری خود دارد) دنیای واقعی جامعه انسانی هیچ بازیگر قادر مطلق «خارج» ندارد که بتواند در مورد مجموعه‌ای از اهداف اولیه غیرقابل تغییر «غریزی»، «حیاتی» یا «خارجی» از پیش تعریف شده» تصمیم بگیرد که می‌تواند در حالت جذب کننده کدگذاری شود و در حافظه سیستم نگهداری شود. گذشته از این، طبق تعریف هیچ کس قدرت «توقف» چرخه تکرارهای پویا را ندارد. این «الگوریتم‌های اجتماعی» پایدارتر در حال حاضر توسط تاریخ، پیاده‌سازی شده و نمی‌توانند از ابتدا تحمیل شوند. دانشمندان علوم سیاسی تنها می‌توانند سعی کنند «مدل سازی» را درک، تحلیل و سرمایه‌گذاری کنند. برای این موضوع، اولین گام بدیهی را می‌توان تصور کرد: هر الگوی «سیم کشی» شده است تا با انتخاب واکنش‌هایش به ورودی‌های شبکه اتصالاتش، در حالت بقا عمل کند به گونه‌ای که جریان‌های «مطلوب» که قدرت درونی الگو را افزایش می‌دهد انتخاب کرده و اقدام به «خنثی‌سازی» جریان‌هایی که باعث تضعیف آن می‌شوند کند. این فرض دارای مزیت

انطباق با ویژگی خودسازماندهی شبکه عصبی «اجتماعی» و جذب کننده‌های آن است، در حالی که ظهور غیرقابل پیشگیری «تازه» را به عنوان یک قابلیت تصمیم‌گیری فردی و نهادی مشخص می‌کند.

امروزه چالش این است که سعی کنیم گذار لحظه‌ای بین یک «نظم» قدیمی و دنیایی را درک کنیم که در آن یک حالت پایدار جدید چیزی جز یک استنباط پیش‌بینی شده است. فعالیت تولید شده توسط الگوهای فرعی "پایدار" فعلی قطعاً تاثیر مستقیمی بر خروجی کل شبکه عصبی اجتماعی دارد. برخی از آن‌ها مدت هاست که به شدت مقاوم بوده‌اند (نظام‌های فقهی، بوروکراسی‌های دولتی، دولت‌های ملی، احزاب نماینده، نیروهای نظامی و اجرا کننده‌ی قانون، معاملات اساسی اقتصادی)، با این وجود، حتی این «جاذبه‌های» قدرتمند و ریشه‌دار با سرعت تغییر تهدید می‌شوند: تراکم سریع ارتباطات داخلی که ظرفیت آن‌ها را برای وارد کردن تعاملات اجتماعی در میان «حوضه‌های جذب» خود نادیده می‌گیرد. در واقع، تغییرات در ورودی/خروجی فرآیند شبکه مکرر آنقدر زیاد است که منجر به ظهور قطب‌های جذب جدید می‌شود، که به نوبه خود حوضه‌های اجتماعی حوضه‌های سنتی را «تخلیه» می‌کنند. الگوهای قدیمی با بهره‌مندی از شبکه‌های تعاملی سخت و یکپارچه تاریخی، اکنون برای بقا می‌جنگند در حالی که تعداد بیشماری از بازیگران، که به تازگی به واسطه جهانی شدن ارتباطات به هم مرتبط شده‌اند، مشغول تلاش برای رفع همه موانع بر سر راه ظهور و رشد قدرت خود هستند.

زمانی که عصر صنعت به دیواری نفوذ ناپذیر برخورد می‌کند

بسیار شماتیک: این دگرگونی دورانی که به مقوله‌های علوم سیاسی ترجمه شد، با جاذبه‌های نهادی مستقر در عصر صنعتی در برابر انبوهی از جاذبه‌های عصر دیجیتال که دائماً جهش می‌یابند مبارزه کرد. پارادایم قرن بیستم فوردیست (تولید انبوه برای مصرف انبوه) پایه‌ای بود که سازمان‌های اساسی دوران صنعتی بالغ بر آن می‌توانستند هم‌مونی اجتماعی خود را ایجاد کنند: کار بزرگ، تجارت بزرگ، دولت بزرگ و رسانه‌های بزرگ. ساختاری از گره‌های قدرت که به‌طور عمودی به زنجیره‌هایی از «بدنه‌های میانی» متصل شده‌اند (اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های تجاری، احزاب سیاسی و پارلمان‌ها، سیستم‌های قضایی سلسله‌مراتبی، ادارات و سازمان‌های دولتی، رسانه‌های یک طرفه عمودی). این الگوها و الگوهای فرعی در چارچوب دولت-ملت سرزمینی مشروطه معاصر (خواه دموکراتیک یا استبدادی) توسعه و تحکیم شدند. شکست اشکال توتالیتار الگوهای عصر صنعتی (نازیسم، فاشیسم و بعدها "سوسیالیسم واقعی" شوروی) راه را برای شیوه‌های مختلف تعادل قدرت ملی بین تجارت و کار، که توسط دولت داوری و کنترل می‌شود، و توسط کثرت رسانه‌های جمعی به صحنه می‌برد، باز کرد.

گسترش فراملی بی پایان، نیاز غیرقابل قبول برای بقای پایه‌های اقتصادی این شیوه زندگی بود. جدی‌ترین گشایش بازارهای ملی برای تجارت و امور مالی بین‌المللی با حمایت سیستم‌ها و نهادهای نظارتی بین‌المللی بیشتر (به اصطلاح «نظم لیبرال») اجاره نامه جدیدی از زندگی را به پارادایم «تولید انبوه برای مصرف انبوه» داد. رشد لگاریتمیک تجارت بین‌المللی برای مدتی فوردیسم را نجات داد. تکه تکه شدن و جهانی شدن بهایی بود که برای زنده نگه داشتن فوردیسم پرداخت می‌شد. با این حال، هزینه این دگردیسی به «فوردیسم بین‌المللی» و بعدها «فوردیسم جهانی» چالش قابل توجهی برای ظرفیت کنترل مؤثر توسط مقامات حاکمیت ملی بود. تقویت نهادهای

بین‌المللی «حکمرانی» (جهان «نظم لیبرال» که توسط ابرقدرت آمریکا تضمین شده بود)، پاسخ موقت به جهانی شدن نظم ملی محور قدیمی بود. اما در غیاب هر گونه چشم انداز معتبر یک «دولت» جهانی که قادر به «مدیریت» این گذارهای بسیار سریع و زورمندانه است، این لایه نهادی فراملی و «دارندگان سهام» ملی آن با همان تهدیدهایی برای مشروعیت خود و اقتدار متزلزل و فرایندهای سیاست گذاری خود مواجه هستند.

در واقع، ترکیب انعطاف پذیر، آفتاب پرستانه و بسیار موفق قرن بیستم اجتماعی-اقتصادی به دیوار آجری تمدن برخورد کرد. آب و هوا و سلامت سیاره دیگر نمی‌تواند نیاز به رشد صنعتی عظیم را به هر قیمتی حفظ کند. علاوه بر این، تقاضای قابل حل در حال رسیدن به سطح بالایی است. علیرغم پویایی ایالات متحده، رشد مصرف در کشورهای ثروتمند با تجهیزات بیش از حد در حال کاهش است. به طور همزمان، اشتها برای کالاهای تولید انبوه در حال کاهش است در حالی که اولویت برای خدمات سفارشی در حال افزایش است. علاوه بر این، کشورهای نوظهور و در حال توسعه مسیر مشابهی را دنبال می‌کنند. درست است، نابرابری‌های عظیم درآمدی محلی هنوز هم رویاهای تحقق نیافته اساسی مصرف انبوه کالاها را تغذیه می‌کند اما صرفاً این آرزوها بدون اکوسیستم‌های نهادی سازگار با مصرف‌کننده و تجاری قوی و پایدار برآورده نمی‌شوند. با این حال، به نظر می‌رسد نخبگان مشتری و رانت جوی بازارهای نوظهور بزرگ نسبت به هر گونه آزادسازی بازار قابل توجه و رقابت اقتصادی همه جانبه (داخلی و خارجی) که می‌تواند منافع اختصاصی آن‌ها را تهدید کند، حساسیت نشان دهند.

این موانع اجتماعی و فرهنگی بر طرف دیگر معادله تولید انبوه نیز تأثیر می‌گذارد: بهره‌وری. بدون شک، ضایعات و ناکارآمدی‌های عظیمی هنوز در زنجیره‌های ارزش فعلی وجود دارد که می‌توان با استفاده از فناوری‌های «یادگیری ماشینی» و هوش مصنوعی با آن‌ها مقابله کرد. با این وجود، خرید این نوع جدید از فناوری "هدف عمومی" کاملاً کافی نیست. رونق بهره‌وری جدید بدون کارآفرینانی که مدل‌های کسب‌وکار جدید را ابداع می‌کنند، کارگرانی که مهارت‌های جدید را توسعه می‌دهند و سیاست‌گذارانی که قوانین و مقررات را به‌روزرسانی می‌کنند، محقق نمی‌شود و تنها تعداد بسیار کمی از «خوشه‌های اقتصادی» اجتماعی، واقع در بازارهای پیچیده‌تر روی کره زمین، می‌توانند بر این مهارت‌های نوآورانه تسلط پیدا کرده و ترکیب کنند که راه‌حل‌های «اقتصاد جدید» را به قیمت تسلط فوردیسم جهانی تقویت می‌کنند.

گسترش مدل اجتماعی-اقتصادی قرن گذشته در حالی که به بن بست زیست محیطی و «اقتصاد سیاسی» می‌رفت، حداقل با دو پیامد اصلی مواجه بود: الف) گسترش خطرناک نابرابری‌های عمیق اجتماعی و سرزمینی. ب) همان فن‌آوری‌های دیجیتال جدید که برای زنده نگه‌داشتن این الگو (به‌ویژه بهره‌گیری از اینترنت جهانی) مورد استفاده قرار گرفتند، راه‌های جایگزینی برای تولید، مصرف و ارتباط ایجاد می‌کنند. در شش دهه اخیر تضاد دوگانه‌ای که اقتدار و مشروعیت نهادهای سیاسی و اجتماعی عصر صنعتی را به شدت تهدید می‌کند به کمال رسیده و تثبیت شده است.

نابودی آهسته نهادهای سیاسی فوردیسم

اساساً، اجماع اجتماعی پیرامون قدرت دولت-ملت سرزمینی مدرن بر توانایی‌های نهادی آن برای توزیع مجدد منابع به حوزه انتخابیه از نظر جغرافیایی محصور و تضمین امنیت آن استوار است. بسیاری از روندهای جدید این مأموریت‌های اساسی را تضعیف کرده‌اند: شبکه‌های مالی جهانی و زنجیره‌های تولید، محدودیت‌های مالی فراملی، تهدیدهایی که مرزهای مستقل را نادیده می‌گیرند (جنایت فراملی، تروریسم، "جنگ‌های ترکیبی"، مهاجرت‌های دسته جمعی یا تغییرات آب و هوایی)، اطلاعات غیرقابل کنترل در همه جا و اطلاعات نادرست، جهانی دسترسی به هر گونه ارجاعات فرهنگی، مدها و رویاها... و در آخر، قدرت جدید فراگیر یک «سرزمین» سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی سرکش: فضای سایبری. از دست دادن فزاینده ابزارهای «حکومت» با تکه تکه شدن رشد اقتصادی فراملی و ظهور پارادایم‌های جدید تولید/مصرف مبتنی بر نوآوری دائمی و ابزارهای قدرتمند فناوری جدید همراه است. این روند نابرابری‌های اجتماعی عظیمی را (در داخل و بین‌المللی) ایجاد می‌کند، اما این تنها شکاف در حال افزایش بین «۱ درصد» و «بقیه» نیست. فعالیت‌های اقتصادی پیچیده‌تر و با ارزش افزوده‌تر به طور فزاینده‌ای در چند «خوشه» شهری متمرکز می‌شوند که در میان مناطق تحت سلطه و محله‌های فقیر رونق دارند. مراکز مرفه محلی به طور فزاینده‌ای به هم مرتبط می‌شوند و می‌توانند ظرفیت‌های تصمیم‌گیری مستقل بیشتری را در مقابل مقامات ملی مرکزی توسعه دهند.

نابرابری‌های عمیق اجتماعی و سرزمینی انقلاب صنعتی «چهارم»، شکاف‌های اجتماعی بین بازندگان و برندگان را عمیق‌تر می‌کند. دولت‌های ملی به سرعت کارکردهای اساسی مالی و نهادی خود را از دست می‌دهند: تصرف و تخصیص هدفمند ثروت ملی و حفظ انحصار خود با استفاده از زور. با این حال، فروپاشی اعتماد به دولت، دیگر «الگوهای فرعی» اساسی عصر صنعتی (پارلمان‌ها، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری) را در امان نمی‌گذارد. قدرت این «نهادهای میانی» با فوردیسم ارتباط نزدیکی داشت: تجمع عظیمی از مردم که در محیط‌های استاندارد کار و زندگی می‌کردند که می‌توانستند آرزوها و علایق مشترک داشته باشند. به طور جمعی می‌توان از طریق فناوری رسانه‌های جمعی (پخش رادیو، فیلم، موسیقی صنعتی و تلویزیون)، برای تبلیغات سیاسی یا تبلیغات اقتصادی به این امر دست یافت. این «توده‌ها» (به لطف استفاده علمی از آمارهای اجتماعی و تحقیقات جامعه‌شناختی) می‌توانند به «دسته‌ها» و «طبقات» تقسیم شوند، که به نوبه خود می‌توانند توسط احزاب سیاسی با انگیزه ایدئولوژیک، اتحادیه‌گرایی عمومی یا صنعتی برای حمایت از کارگران «نماینده» شوند.

تجزیه کنونی زنجیره‌های تولید، شخصی‌سازی کار، مصرف سفارشی و رسانه‌های اجتماعی تعاملی شخصی‌شده، مقوله‌های اجتماعی-سیاسی را تکه تکه کرده است. تعریف یک "خیر مشترک" ملی توافقی یا "بهترین رژیم" که ارزش دفاع و زندگی برای آن را داشته باشد (یا سازماندهی منافع "مقوله‌ای" پایدار) روز به روز سخت‌تر می‌شود (چه رسد به "فروش" اهداف مشترک جهانی). «بدن‌های واسط» مانند بسیاری از فعالیت‌های انسانی دیگر «از بین می‌روند». «ما مردم» (به معنی مردمی که پشتیبان هم هستند) با انبوهی از «افراد» مجرد (به معنی مردمی که از همدیگر پشتیبانی نمی‌کنند) جایگزین می‌شود که توسط فناوری‌های جدید برای بیان و حمایت از نظرات و

ترجیحات فردی خود (یا اهداف گروه‌های وابسته محدود) توانمند شده‌اند. این بازیگران مجرد آشکارا ظرفیت «نمایندگان» را برای تعریف و حل مشکلات شخصی واقعی خود زیر سوال می‌برند.

بسیار مهم است که بفهمیم این واقعیت جدید تنها از طریق ظهور مادی این افراد خودآگاه با راه‌های جدید زندگی و ابزارهای ارتباطی آنها می‌تواند تحقق پیدا کند و این توسعه پیامد غیر برنامه ریزی شده مبارزه فوردیسم برای زنده ماندن است. عدم واسطه‌گری گسترده نتیجه «ایده‌های» معتبری نیست که توسط فیلسوفان سیاسی یا رهبران ایدئولوژی محور ترویج می‌شود. «تولید انبوه برای مصرف انبوه» «حوضه جذب» اجتماعی (تا همین اواخر) نسبتاً پایدار (با استفاده از زبان استعاره شبکه عصبی مکرر ما (RNN)) ظرفیت خود را برای ادامه بازتولید جغرافیایی و اجتماعی خود از دست داده است. الگوهای عمودی تعاملات الگوریتم‌های بقای تثبیت شده و آزمایش شده آنها در حال جهش هستند و به آرامی از هم می‌پاشند. علاوه بر این، آنها برای تأثیرگذاری و کنترل شبکه در حال گسترش ارتباطات افقی‌تر جدید تلاش می‌کنند. «جاذبه‌های» کلیدی مانند گذشته «جذب» نمی‌شوند، که به معنای تخلیه مشروعیت و اقتدار است.

«تکنو حزب گرایی» و «دموکراسی غیر لیبرال»

نظم اجتماعی قرن بیستم - با «الگوهای فرعی» و «جاذب» - در محاصره است. بی ثباتی محیطی در حال تبدیل شدن به یک تهدید سیستماتیک است و راه خود را به «هسته» «الگوی پایدار» فراگیر سنتی باز می‌کند. پدیده‌های جدید، که به واسطه ارتباطات تعاملی تقریباً جهانی به هم مرتبط شده‌اند، به‌عنوان نقشه‌های احتمالی جاذبه‌های باثبات مختلف آینده در حال ظهور هستند: نهادها و شیوه‌های خودمختار محلی زیرملتی‌ها. خوشه‌های شهری ثروتمند و نوآور قدرتمند که در آن سوی مرزها شبکه می‌شوند. ابزارها و کاربردهای «اقتصاد مشترک»؛ «جنبش‌های» سیاسی افقی و به سرعت در حال تغییر. «سکوها» خصوصی دیجیتال جهانی شده؛ شرکت‌های «استارت آپ» مخل؛ «بسیج» گسترده و تقریباً آبی افکار عمومی از طریق رسانه‌های اجتماعی؛ جمع سپاری و شبکه‌های گفتگوی آنلاین دائمی؛ تغییرات عمیق در الگوهای مصرف و تولید؛ تغییرات اساسی در ماهیت کار؛ خصوصی سازی اکتشافات فضایی، این لیست می‌تواند بی پایان باشد. نهادهای عمودی از بالا به پایین (دستگاه اداری دولتی، حکومت اکثریت، انضباط حزبی) برای مدیریت این موج فزاینده پیچیدگی اجتماعی کمتر و کمتر مناسب هستند. جهان قدیم کنترل «آنالوگ» اطلاعات در تلاش است تا با جهان جدید اشتراک گذاری اطلاعات «دیجیتال» و به اصطلاح «هوش جمعی» رقابت کند.

این روندها به ناچار جذب کنندگان اجتماعی و سیاسی تثبیت شده را به ابزار بقا تبدیل خواهند کرد. آنها متوجه شده‌اند که مهم‌ترین ویژگی که الگوهای «هسته» آنها را مختل می‌کند، گسترش انفجاری شبکه ارتباطی افقی سیاره است. از این رو اولویت آنها قطع، کنترل یا «نفوذ» این جریان‌های «بی قانون» داده‌ها و اطلاعات است. در استعاره RNN ما، این به معنای هدف قرار دادن الگوریتم‌های پیش‌خور است که مستعد حرکت به سمت جاذبه‌ها و الگوهای جایگزین و جدید هستند. این ضدحمله طیف وسیعی از مسیرها را دنبال می‌کند، از شکل خشن

«تکنو توتالیترایسم» تا «پدرگرایی لیبرال» به ظاهر خفیف. دولت‌های اقتدارگرا سانسور و کنترل اینترنت در کشور خود را «حق» و «وظیفه» خود اعلام می‌کنند و به شدت به دنبال کنترل و خفه کردن رسانه‌های گروهی غیر مطیع هستند. این استراتژی دفاعی (برای دیکته کردن اطلاعات "خوب یا بد") با یک تاکتیک تهاجمی تکمیل می‌شود: دستکاری عمدی رسانه‌های اجتماعی. «ترول‌ها»، «هکرها» یا سایر سلاح‌های سایبری به منظور گیج کردن و منزوی کردن هرگونه مخالفت فردی یا جمعی (با استفاده از «اخبار جعلی»، ترور شخصیت‌ها، دروغ‌های آشکار و حتی تظاهرات سیاسی ساختگی) به کار گرفته می‌شوند. علاوه بر این، روش سنتی تهدید به تنبیه‌های بی‌رحمانه بدنی برای کسانی که پا را از گلیم خود دراز تر می‌کنند هنوز هم پابرجا است.

دولت خودکامه روسیه در این اشکال کنترل اطلاعات پیچیده (از جمله دخالت مستقیم در فرآیندهای سیاسی کشورهای دموکراتیک) به خوبی پیشرفت کرده است. با این حال، مقامات نهادی فعلی چین در استفاده از فناوری‌های دیجیتال برای استراتژی بقای خود بسیار جلوتر هستند. ابزارهای هوش مصنوعی (داده‌های بزرگ، تشخیص چهره، الگوریتم‌های جستجو) به منظور پیروی از تمام جنبه‌های عادی رفتار هر شهروند، و توزیع «امتیاز اجتماعی» فردی که شرایط (مجازات یا مزایای) زندگی روزمره یک فرد را تعیین می‌کند، عملیاتی می‌شوند. «برادر بزرگ» جورج اورول در مقابل این‌ها یک بازی کودکانه است و قدم بعدی توسعه نمونه‌های اولیه مجهز به هوش مصنوعی برای استفاده در دیپلماسی است.

در هر دو کشور، این حرکت نیرومند برای استفاده از «فناوری جدید» برای برقراری مجدد عمودی شدید قدرت ملی سیاسی کلاسیک را می‌توان (در حال حاضر) توسط ساختارهای تولید انبوه صنعتی داخلی که هنوز هم مسلط هستند، حفظ کرد. با این حال، پارادایم فورديست ناگزیر در حال از دست دادن برتری خود است. به‌طور فزاینده‌ای، باید قدرت تمامیت‌خواه مطلق اعمال شود تا اقتصاد دیجیتال جدید «افقی» و دائماً نوآورانه در منطق تولید عمودی قدیمی فشرده شود. بدون شک، سلاح‌های حیاتی این استراتژی، به اصطلاح "دیوار آتش بزرگ" هستند که با سانسور داخلی همه جا در اینترنت همراه است. با این وجود، کنترل سیاسی فناوری‌های اطلاعاتی جدید دارای محدودیت‌هایی است: پیشرفت‌های خلاقانه «خارج از جعبه» (که برای ماندن در رقابت دیجیتالی حیاتی است) را خفه می‌کند و تحقیقات مخرب مخالف را تشویق می‌کند. آنچه هوش مصنوعی می‌تواند انجام دهد، هوش مصنوعی می‌تواند آن را خنثی کند. پیامدها یا رشد سرکوب خشونت‌آمیز و رویارویی‌ها (داخلی و بیرونی)، یا فروپاشی تنش‌آمیز ساختارهای قدرت سنتی است (یا هر دو) که بهترین اکوسیستم برای بقای آن‌ها نیست.

در سطحی دیگر، کشورهای در حال توسعه با نابرابری‌های عظیم و جمعیت فقیر نیز با این آپوریا خودکامه مواجه می‌شوند. تسلط سیاسی ملی هنوز به شدت به کشاورزی و معدن وابسته است (شیوه‌های تولید که یا توسط بازارهای جهانی یا شرایط محلی بسیار ناکارآمد تعیین می‌شوند). توسعه «توقف‌های» سودآور در زنجیره‌های ارزش جهانی صنعتی و بهره‌برداری از پتانسیل‌های نوآوری جمعیت‌های بزرگ جوان، مطمئناً می‌تواند راهی به جلو در «فرایند ظهور» باشد. با این حال، قشر رانت جوی الیت نمی‌تواند بقای خود را در فرآیندهای صنعتی اولیه بدون تسهیل رقابت داخلی، که می‌تواند پایگاه قدرت آن‌ها را تهدید کند، تضمین کند. به همین دلیل، آن‌ها همچنین

فاقد اراده و ابزار ارتقاء به اقتصاد با فناوری پیشرفته هستند. در نهایت، هیچ راه حل دیگری برای حفاظت از منافع آنها وجود ندارد، به جز اشکال خفیف یا خشن اقتدارگرایی. مسیری که به دور دیگری از «توسعه توسعه نیافتگی» منتهی می‌شود و تشنج‌های خطرناک داخلی و خارجی را تغذیه می‌کند.

بازگشت به "روزهای خوب گذشته": یک بن بست سیاسی.

نهادهای دموکراتیک دولت‌های صنعتی پیشرفته از نظر فناوری با چالش‌های ظریف تری روبرو هستند. گذار از فوردیسم به عصر دیجیتال شبکه‌ای در حال حاضر تاثیر خود را گذاشته است. نابرابری‌های ارضی و اجتماعی در حال افزایش است. اعتماد به نهادهای دولتی مرکزی و نمایندگی سنتی عمودی سیاسی و اجتماعی به سرعت در حال کاهش است. «طبقه متوسط» (ضامن ثبات نیمه دوم رژیم‌های دموکراتیک ملی قرن گذشته) به «برنده‌ها» (عمدتاً متخصصان «اقتصاد جدید» شهری بهم پیوسته و «حوضه‌های جذب» آنها) و «بازنده» (زحمتکشان در صنایع «کهنه» با فناوری پایین، و کشاورزان کوچک یا ارائه دهندگان خدمات خیابان اصلی در شهرهای کوچک منحط، مناطق روستایی و محله‌های شهری پایین‌رفته) تقسیم شده است. اولی‌ها مشغول به هم‌پیوندی و «میانجی‌گری» همه چیز هستند و با «جهانی‌سازی» و «اختلال» احساس آرامش می‌کنند. دومی‌ها در آرزوی «زمان‌های خوب قدیم» که در آن: مشاغل استاندارد کارخانه‌ای با دستمزد خوب، مصرف انبوه، رشد قوی تولید ناخالص داخلی و «هویت‌ها» مشترک و ارجاعات فرهنگی که توسط رسانه‌های جمعی تجلیل شده و مرزهای مستحکم وطن و "دولت رفاه" محافظ، هر دو توسط فرآیندهای سیاسی باثبات و قابل پیش بینی و نهادهای دولتی، تضمین شده است.

به همین دلیل، قطب بندی سیاسی و اجتماعی در حال حاد شدن است. همه «جاذبه‌های» دوران تولید انبوه به آرامی در حال ذوب شدن هستند. احزاب سیاسی کلاسیک، گروه‌های شرکت‌های تجاری، و همچنین خطوط مونتاژ و اتحادیه‌های صنفی کارمندان دولتی توسط «جنبش‌های» سیاسی و اجتماعی موقتی که از شبکه‌های رسانه‌های اجتماعی برای جمع‌آوری سیاستمداران غیرحرفه‌ای استفاده می‌کنند، جایگزین شده‌اند. اکثر آنها (و نه همه) وفاداری به یک رهبر کاریزماتیک و جشن گرفتن ابزارهای پایین به بالا را برای تنظیم اهداف سیاسی یا اجتماعی خود ترکیب می‌کنند. این موجودات سیاسی جدید را می‌توان به وضوح در بیشتر کشورهای اروپایی و همچنین در ایالات متحده یافت - نمونه‌های متضاد اخیر و دیدنی‌ترین آنها عبارت‌اند از «آمریکا را دوباره بزرگ کن» که توسط ترامپ تغذیه شده یا جنبش «#من هم». از آنجایی که بیشتر این جنبش‌ها در خارج، یا در انتهای طیف سیاسی سنتی رشد می‌کنند، رویه‌های دموکراتیک مستقر، ساختارهای سنتی نمایندگی و مشروعیت قوه مقننه و مجریه حکومت را به شدت تضعیف می‌کنند.

برای تحمل، ترکیب سیاسی فوردیست دموکراتیک سعی در واکنش نشان می‌دهد. دو مسیر متضاد دنبال می‌شود. یکی سعی می‌کند با پول انداختن روی مشکلات مقاومت کند: یارانه دادن به «اقتصاد قدیمی» و چرخاندن چرخ دولت که منجر به رشد سریع بدهی عمومی است و هدف، مماشات با «بازندگان» بدون خفه کردن خلاقیت

«برندگان» است. این یک استراتژی به ندرت پایدار بوده که منجر به مواجهه با دیوار بزرگ بدهی می‌شود. دیگری، تلاش می‌کند تا خشم و دلتنگی «بازندگان» را برای افزایش قدرت قوه مجریه بر «دستگاه‌های میانی» از قبل تحت فشار (پارلمان‌ها، اپوزیسیون و حتی احزاب طرفدار دولت، بانک‌های مرکزی، رسانه‌های گروهی مستقل و بدتر از آن قوه قضائیه) به کار برد. "بازگرداندن" حاکمیت ملت (که ظاهراً توسط قوانین و نهادهای فراملی "هدر رفته") اصل ایدئولوژیک اساسی برای متقاعد کردن کسانی است که رویای رفاه ۱۹۵۰-۱۹۶۰ را در سر می‌پرورانند و مشتاق یک کشور با ترکیب نژادی و مذهبی خاص هستند. جامعه ملی «پاک» که در داخل مرزهای تاریخی خود حصار کشیده شده است.

این "میانجی‌گری بی‌واسطه" استبدادی، که اغلب به شکل تغییرات قانون اساسی است، برای تثبیت برتری دولت مرکزی بر سایر شاخه‌های حکومت طراحی شده است. یک تهاجم سیاسی که از تفکیک دموکراتیک قوا، «بررسی و تعادل»، سیستم‌های انتخاباتی عادلانه و شفاف، استقلال قضات، استقلال رسانه‌ها، حقوق اقلیت‌ها بیزار است در اروپا و ایالات متحده (به شکل «ناسیونالیسم»، «پوپولیسم» و «دموکراسی غیرلیبرال») در حال افزایش است. با این حال، دولت ملی فوردیست را نمی‌توان احیا کرد. دولت‌های «غیر لیبرال» می‌توانند از این دوره بحران به وجود بیایند و حتی با درجاتی از اجماع داخلی تا زمانی که بتوانند به مدل صنعتی عمودی رو به زوال تکیه کنند و سطح مناسبی از رفاه اجتماعی قابل قبول را به سهم قابل توجهی ارائه دهند، زنده بمانند. اما مرداب "غیر لیبرالیسم" آن‌ها مانع تطبیق پذیری کشورهاشان با "تولید سفارشی برای مصرف سفارشی" شده و خدمات بهم پیوسته، سریع و غالب جهانی می‌شود. در واقع، این روندهای اقتدارگرایانه بازتابی از یک وضعیت اجتماعی مسدود شده است که باعث دو قطبی شدن بیشتر سیاسی می‌شود و بن بست‌های اجتماعی و اقتصادی را ایجاد می‌کند.

تجربه فرانسه با "سیاست استارت آپ"

با این حال، "الگو" دموکراتیک اقیانوس اطلس شمالی نیز در حال تولید یک اجرای آزمایشی جدید (یا به صورت استعاره ای، دسته‌ای از الگوریتم‌های جدید است که از طریق کل شبکه عصبی اجتماعی کار می‌کنند): ریاست جمهوری فرانسه امانوئل ماکرون یک رهبر جوان، کاریزماتیک، بدون تجربه انتخاباتی قبلی، به لطف رهبری‌اش بر تیم کوچکی از دستیاران که می‌توانستند به همراه آرکانای «جامعه دیجیتال» بر محدودیت‌های «سیاست قدیمی» تسلط داشته باشند، به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. جریان *La République en Marche* (LERM) او به صورت پایین به بالا و توسط یک کمپین درب به درب، در سراسر فرانسه، برای به دست آوردن نظرات و ایده‌های ده‌ها هزار نفر از شهروندان ساخته شد. این مقدار هنگفت از اطلاعات بزرگ (پاسخ‌ها) از طریق الگوریتم‌های «یادگیری» فید رو به جلو پردازش شد و خروجی‌های نهایی به مسائل اصلی برای برنامه سیاسی کمپین اشاره کردند. هیچ موضع ایدئولوژیکی در این امر درگیر نیست. شعار این بود: «نه راست و نه چپ». در واقع عدم وجود چشم انداز ایده آل جامعه: تلاش برای پیشنهاد راه حل‌های دست یافتنی برای حل مشکلات واقعی و حال بود. این رویکرد تعداد چشمگیری از ستیزه‌گران و کادرهای جامعه مدنی را به خود جلب کرد که هیچ تعامل سیاسی

گذشته‌ای نداشتند. مردم آماده دفاع از برنامه سیاسی "خود" در یک بازه زمانی محدود بودند، اما این هیچ قصدی برای تبدیل شدن به سیاستمداران حرفه‌ای درازمدت نداشت. LREM اکثریت بزرگی از کرسی‌های مجلس ملی را به دست آورد و تضمین کرد که ماکرون تمام فضای مورد نیاز را برای تعجیل در اجرای دستور کار برنامه‌اش دارد. در واقع، رهبری عمودی "کلاسیک" رئیس جمهور، تمرین افقی "دیجیتال" را تکمیل می‌کند. محتوای برنامه‌ای از پایین به بالا، اما تصمیم‌گیری از بالا به پایین برای اجرای سریع. کارآمدی یکی از وعده‌های اصلی ریاست جمهوری است. آشکارا پذیرفته شده است که اعتماد به دولت جدید به نتایج مثبت ملموس بستگی دارد. عدم ارائه به موقع به این معنی است که رئیس جمهور و اکثریت قانونگذاری آن مستحق از دست دادن قدرت هستند. جای تعجب نیست که کل این تلاش را می‌توان "سیاست راه اندازی"، یک مدل سیاسی مصرف کننده محور نامید. بدون شک، شیوه‌های کارآفرینی جدید - ترکیبی از اتصالات متقابل سنگین و رهبری کارزماتیک قوی تجاری - به وضوح الهام‌بخش ساختارهای جدید قدرت "غیر ایدئولوژیک" فرانسه است. و متخصصان شهری با اقتصاد جدید به شدت در جنبش LREM حضور دارند.

این عمودی بودن قدرت تصمیم‌گیری (که علناً توسط ماکرون ادعا می‌شود) برای فعال کردن دستور کار سیاست خارجی حتی ضروری‌تر تلقی می‌شود. LREM و رئیس جمهور جدید با مخالفت، هدون، ملی‌گرای فرانسوی و بیگانه‌هراسی و با دفاع از تعمیق ادغام اروپا برنده مسابقه‌های انتخاباتی شدند. برای اولین بار در فرانسه (و شاید در اروپا) یک رئیس دولت ماموریت روشنی برای مقابله با معمای سیاسی و اقتصادی جدید "دنیای دیجیتال" دارد: ایجاد یک ترکیب جدید سیاسی و اجتماعی مرتبط با سه سطح اصلی تصمیم‌گیری (نهادهای محلی، ملی و فراملی). توافقات «قراردادی» بین دولت مرکزی و نهادهای زیر ملی، بازپس‌گیری اقتدار دولت مرکزی و تقویت و اصلاح عمیق نظام اتحادیه اروپا، سه اولویت سیاسی اصلی ریاست جمهوری ماکرون است. اما موفقیت، نامشخص است. اما به نظر می‌رسد که تمام کارها پیچیده‌ترین تلاش برای افزایش جذب کنندگان و الگوهای جدید برای دوره گذار بین سنین قدیمی و جدید است.

"دولت خوب" کسی است که موش‌ها را می‌گیرد

هیچ کس نمی‌داند الگوی پایدار اجتماعی-اقتصادی آینده چه خواهد بود. بنابراین، رژیم سیاسی "هسته" (یا ترکیبی از رژیم‌های سیاسی) که این الگو را "تثبیت" خواهد کرد نیز ناشناخته است. این "هسته" به تدریج در فعالیت شبکه عصبی اجتماعی بازگشتی جهانی ما (RNN) ظاهر خواهد شد. ویژگی‌های آن از دو مسیر اصلی به سمت «تازه» منتج می‌شود: (الف) تأثیر متقابل حرکات «عمدی» تعداد بی‌شماری از سردسته‌ها، افراد و گروه‌های وابسته (به زبان هوش مصنوعی: «نرون‌های سیگموئید» و اشکال اجتماعی «شبکه‌های کپسولی» گذرا و زمان محدود)؛ (ب) پاسخ‌های نوآورانه‌ای که این حرکات‌ها هنگام تعامل با محیط اجتماعی، نهادی و اکولوژیکی کنونی و «خاطرات» تاریخی آن ایجاد می‌کنند. سوال این است که چگونه می‌توان پویایی سیاسی دوره گذار کنونی از الگوی قدیمی به یک الگوی "پایدار" جدید را درک کرد. این یک تمرین پیچیده است زیرا ما با ورودی‌های تکرارشونده دائماً جهش یافته مواجه هستیم که خروجی(های) پایدار ممکن آینده را شکل می‌دهد.

در دنیایی که هر «اقتداری» در تلاش است تا از تراکم شبکه‌های ارتباطات بین افراد جان سالم بدر ببرد، جستجوی قدیمی برای یافتن «بهترین رژیم» معنای خود را از دست داده است (غیر از یک عمل ایمانی یک طرفه). این یک سوال «انتخابی» نیست: امروزه هیچ کس (و هیچ نهادی) نمی‌تواند ادعا کند که به اندازه کافی و متفق القول قدرت تصمیم‌گیری برای تعریف یک نتیجه الگوی نهایی دارد. حتی اگر تعداد کمی از فیلسوفان اخلاق (یا خودکامگان) مشتاق ایده «بهترین رژیم‌های» از پیش تعیین‌شده مبتنی بر قوانین طبیعی، احکام دینی، عقل، ایدئولوژی یا «یادگیری عمیق عمومی» پسا زیست‌شناسی باشند. توانمندسازی اجتماعی فردی و ضرورت بقای ناآگاهانه (و غیرعمدی) منجر به مشارکت اجتماعی بر اساس ترجیحات شخصی، «امیال» یا «علاقه‌ها» می‌شود («وزن‌ها» یا «سوگیری‌های» متفاوت در شبکه عصبی ما). هر سردسته در سطوح مختلف مقیاس «آزادی» در مقابل «امنیت» قرار می‌گیرد. امروزه، این «موضوعات» خودآگاه بسیار مشخص، بیشتر در کشورهای ثروتمند و پیشرفته‌تر اقتصادی، یا در مراکز شهری مرفه‌تر کشورهای فقیر متمرکز شده‌اند. آنها به لطف این واقعیت که نیازهای حیاتی اساسی آنها توسط اداره‌های دولتی کم و بیش کارآمد و پویایی اقتصادی برآورده می‌شود و از ابزارهای ارتباطی شخصی قدرتمند بهره‌مند می‌شوند، در واقع می‌توانند به شیوه‌ای "فردی" عمل کنند.

امروز، «دولت خوب» (در هر سطح نهادی) به عنوان دولتی که در حل مشکلات عینی روزمره سهیم است دیده می‌شود. بدبختی‌هایی که «مردم» را به «سرزمین موعود» سوق می‌دهند یا به اهداف ارزشی (عدالت، برابری، خوشبختی جمعی، فضیلت...) اکنون به وضوح مستهلک شده‌اند. نظرسنجی بعد از نظرسنجی نشان می‌دهند که ترجیح فزاینده برای «حکومت تکنوکراتیک» (حتی دولت‌های مستبد یا به ندرت نماینده) به شرط «انجام کار» است. این رد «سیاست طبق معمول» آینه تغییر از اهداف از پیش تعیین شده ایدئولوژیک به «مدیریت» کارآمد است (که اغلب به آن «عمل‌گرایی» می‌گویند. فرمول دنگ شیائوپینگ ("مهم نیست گربه سیاه باشد یا سفید، تا زمانی که موش را بگیرد") در حال تبدیل شدن به یک حکمت استاندارد است. الگوریتم‌ها، جاذبه‌ها و الگوهای نوظهور تا زمانی که «کار کنند» باقی خواهند ماند. در صورت عدم کارایی یا عدم ضرورت، توسط فعالیت شبکه عصبی اجتماعی کنار گذاشته خواهند شد.

این *Weltanschauung* جدید از یک اجماع سیاسی ناشی از «حکومت نمایندگی» یا از تدبیر فکری برخی از فیلسوفان «دیجیتال» معاصر ناشی نمی‌شود. هر دو اکنون فاقد این نوع نفوذ رضایت‌بخش هستند. محیط اجتماعی-اقتصادی در حال تغییر و ترکیب عصبی ناشی از آن در اثر برخوردهای متقابل "سوگیری" ما با انگیزه‌ها و سوگیری‌های ناخودآگاه افراد و ترکیبات اجتماعی شکل می‌گیرد. این یک فشار دائمی برای "طرف‌گیری" یا دور شدن از همه این موضوعات است. اتفاقاً "طرف‌ها" تقریباً بی‌نهایت و در حال جهش هستند. این «پایان تاریخ» نیست، فقط فصل دیگری از واقعیت دردناک بشریت و مبارزه برای کنترل آن از طریق همکاری است.

بدون شک، الگو(های) فرضی «پایدار» آینده به خوبی می‌تواند به دور از آنچه دموکرات‌ها و آزادی خواهان امروزی می‌خواهند عمل کند، اما همچنین به دور از آنچه که نواستبدادی فکر می‌کنند می‌توانند ارائه دهند. گرایش‌های جدیدی از فلسفه سیاسی و اخلاقی باید ظهور کنند تا «چسب» ذهنی مشترک اجتماعی یک الگوی

جدید نهایی را اثبات کنند. در همین حال، سنت های قدیمی ما هنوز به عنوان ورودی‌هایی برای عملکرد فعلی جوامع عصبی یکپارچه ما فعال هستند. تعامل آن‌ها با خروجی‌ها/ورودی‌های واقعیت‌های معاصر، به شکلی غیرخطی، درک شخصی و اجتماعی ما را از سازمان‌ها و نهادهای سیاسی «آینده» ما شکل می‌دهد که «قواعد بازی» (یا «الگوریتم‌های اجتماعی»)، رفتارهای شخصی و گروهی ما (بیعت‌ها، سلسله مراتب، هویت‌ها...) را تعیین می‌کنند.

معضل ضامن آخرین راه حل

نتایج غیرقابل پیش‌بینی که یک «الگوی» سیاسی جدید را تعریف می‌کند، به «اراده سیاسی» بستگی ندارد. "اراده" ظرفیت فردی هر "بازیگر" (قدرتمند یا غیر قدرتمند) برای پیروی از یک رفتار خاص است که مستلزم درجات متفاوتی از شجاعت، انعطاف پذیری، وضوح، زیرکی، اعتدال است. یعنی تمایل به ریسک‌هایی که در نهایت می‌تواند تهدید بقای فرد منجر شود. این آپوریا (به خطر انداختن بقای دیگری برای زنده ماندن) یکی از پویایی‌های اصلی است که "تازگی" را ایجاد می‌کند. با این حال، اگر تحمیل یک «خیر مشترک» اکنون یک توهم است، چه کسی (یا چه چیزی) می‌تواند مسئولیت غیرقابل درک حفظ امنیت مشترک را که سنگ بنای هر فرآیند اجتماعی است، بر عهده بگیرد؟ معادله ساده است: هیچ صلح مدنی بدون قوانین اساسی توافقی وجود ندارد و هیچ قانونی بدون تحکم اجرا نمی‌شود. با این حال، اگر مشروعیت سیاسی رو به زوال است، چه کسی قوانین را دیکته می‌کند و چه کسی مالک انحصار «استفاده مشروع از زور» است؟ آپوریای دیگر: برای دفاع از «نظم» جامعه با استفاده از زور، باید دارای اختیار (و ابزار) نادیده گرفتن و خروج از قوانین و نظم قانونی باشد. "حاکم کسی است که در مورد استثنا تصمیم می‌گیرد."

مشکل (همانطور که قبلاً اشاره کردیم) این است که الگوهای اقتصادی-اجتماعی در حال ظهور قدرت دولت ملی را برای مدیریت حوزه انتخابیه خود "تقطعی" می‌کند. مدل دولت ملی عصر صنعتی مبتنی بر استفاده از دستگاه آمار رسمی و تعاریف جامعه‌شناختی برای تقسیم شهروندان به «دسته‌هایی» بود که رفتار «انحرافی» را از «عادی» یا «متوسط» متمایز می‌کرد. علاوه بر این، مداخلات «قانون و نظم» از بالا به پایین به نام «منافع عمومی» انجام شد. امروزه، در نتیجه فناوری‌های دیجیتال، تمرکز بر «ردپای» هر فرد است که در سراسر شبکه‌های اجتماعی، تلفن‌های هوشمند، ردیابی GPS، مصرف کارت اعتباری، CTV، فعالیت‌های اینترنتی و غیره باقی می‌ماند. نظام اجتماعی شهروند محور، اولویت نظارت مستمر بر رفتار فردی است. از «دسته‌های» از پیش تعریف شده خارج شوید. این اقیانوس جدید از انتخاب‌های شخصی دائماً در حال تغییر را می‌توان با الگوریتم‌های قوی هوش مصنوعی که پایگاه‌های داده عظیم «کاوش» می‌کنند، ردیابی و تجزیه و تحلیل کرد. شناسایی الگوهای رفتار در حال تبدیل شدن به ابزار تکنولوژیکی اصلی برای پیش‌بینی تمایلات هر فرد و پیشنهاد یک جریان شخصی و مستمر از انتخاب‌های مصرف‌کننده، سبک زندگی و حتی ایده‌های سیاسی است. شرکت‌های غول‌پیکر «اقتصاد جدید» می‌دانند که مهم این نیست که مردم چه می‌گویند یا فکر می‌کنند، بلکه به نحوه عمل مردم مربوط می‌شود.

یک سازمان سیاسی-اجتماعی منطبق با این واقعیت جدید می‌تواند تمامیت خواه یا آزادی خواه

باشد:

"تر من، به بیان صریح، این است که از اواخر دوران نوسنگی در خاور نزدیک، درست تا امروز، دو سیستم به طور مکرر در کنار هم وجود داشته اند: یکی اقتدارگرا، دیگری دموکراتیک. اولین سیستم محور، به شدت قدرتمند، اما ذاتاً ناپایدار، دیگری انسان محور، نسبتاً ضعیف، اما مدبر و بادوام." لوئیس مانفورد ۱۹۶۴.

ملت-دولت سرزمینی (شاخه سیاسی فوردیسم) "حاکمیت" بود که نقش "ضامن آخرین راه حل" را بر عهده گرفت. «حزب-دولت‌های» توتالیترا، پوپولیسم اقتدارگرا، دموکراسی نمایندگی و همه نمادهای دیگر این شیوه حکومت، همگی توسط نخبگان «روشنفکر» کوچک یا بزرگی هدایت می‌شوند. مشروعیت آنها از اشکال عمودی مدیریت و کنترل مقوله‌های اجتماعی «قابل نمایندگی» ناشی می‌شود: نیروهای دفاعی و پلیس، احزاب سیاسی، مؤسسات فرهنگی، و کل سلسله مراتب نهادها و ادارات عمومی با ارتش‌های خدمه عمومی. مسلماً: مسئولیت پذیری، حاکمیت قانون، تغییر در مناصب قدرت و احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی فردی و جمعی، تفاوت بین «فناوری‌های سیاسی» «نظام محور» و «انسان محور» را ایجاد می‌کند.

اکنون، دولت-ملت به سرعت در حال از دست دادن انحصار طبقه‌بندی آماری رسمی شهروندی خود به «غیرملی» و خصوصی «استادان الگوریتم‌ها»، رسانه‌های اجتماعی، و حتی دولت‌های مستبد خارجی متبحر اینترنتی است. با تکه تکه شدن دسته‌های توده‌ای «ملی»، وظیفه حفظ اجماع اکثریت (حتی برای یک بازه زمانی محدود) به یک نبرد سخت تبدیل شده است. درست است، بسیاری از مردم هنوز مشتاق نوعی «تعلق» مشترک هستند و «سیاست‌های هویتی» در حال افزایش است، اما اولویت آنها "راه حل" برای مشکلاتشان "در حال حاضر" است و نه "روایه‌های" یک منفعت مشترک آرمان‌شهری. مطمئناً، هر ترکیب اجتماعی به نوعی از روایت نمادین نیاز دارد. در طول عصر صنعتی، راه‌حل‌های پیشنهادی با واژه‌بندی گسترده در روایت‌های قدرتمند گنجانده شد. با این حال، در عصر دیجیتال، روایت‌ها باید شکل بگیرند و در جریان ثابتی از راه‌حل‌های خاص قرار بگیرند.

آیا زمان‌های جدید مدل جدیدی از اقتدار سیاسی را پرورش می‌دهند؟ یک ابر الگوریتم اجتماعی غیرسیاسی، قادر به تفکر استراتژیک است که از زندگی مردم مراقبت کند؟ نوع جدیدی از "حاکمیت" که به اندازه کافی دانای کل و بی طرف است که توسط "سوژه‌های دیجیتال" خود به عنوان یک مرجع مشروع و ضامن آخرین راه حل پذیرفته شود؟ این جامعه «پایان روشنگری» همچنان با معضل هزاره‌ای روبرو خواهد بود: چگونه می‌توان «تصمیمات» یا «پیشنهادات» این «شاه غریب» هوش مصنوعی را اجرا کرد. یک سیستم تمامیت خواه کامل می‌تواند به طور خودکار شورشیان یا منحرفان را "قطع" کند (چین تلاش زیادی با سیاست "اعتبارات اجتماعی" خود می‌کند)، اما در نهایت، اجرا به تصمیمات سنتی به "قدرت سخت" نیاز دارد (تهدید به خشونت غیرمتمایز و خودسرانه علیه جان و مال).

چه کسی از خود نگهبانان محافظت خواهد کرد؟

درست است، ارتباط متقابل جهانی همچنین راه‌های جدید سازمان‌دهی اجتماعی را تشویق می‌کند که آزادی‌های فردی را افزایش می‌دهد: استفاده از بسترهای اطلاعاتی برای توسعه جمع‌سپاری، گردش نامحدود ایده‌ها و دانش، جوامع فرامرزی و «اقتصاد اشتراک‌گذاری». شاید راه‌حل‌های «دموکراتیک» (مانند «سیاست راه‌اندازی» که در فرانسه آزمایش شد) بتواند از دام‌های دوگانه هوش مصنوعی یعنی تکنو توتالیتاریسم یا «پدرگرایی لیبرال» جلوگیری کند. اما کسانی که برای آزادی‌های فردی تلاش می‌کنند، هنوز باید این سوال اساسی قدیمی را حل کنند: چگونه می‌توان از فرآیند گردآوری جوامع مبتنی بر آزادی (همچنین از نظر فیزیکی) محافظت کرد؟ چالشی هیجان‌انگیز برای نسل‌های جوان امروزی.

جمع‌بندی

ارتشی از دانشمندان علوم اجتماعی بلند پرواز (یا دیوانه) با تعداد زیادی کامپیوتر سوپرکوانتومی در اختیارشان، می‌توانند رویای الگوبرداری از کل تاریخ سیاسی نوع بشر، از پارینه سنگی تا امروز را در سر داشته باشند. نتایج به دست آمده از طریق تکرار آزمون و خطا، از نظر تئوری امکان‌پذیر است. به هر حال، آن‌ها با گذشته سروکار دارند: همه «وزن‌ها» یا «سوگیری‌ها» (شناخته شده یا قابل کشف)، کل فهرست «جاذبه‌ها» و «بایاس» آن‌ها، توالی شناخته شده «تازگی» و «پایدار». الگوها با این حال، شاید آن‌ها بتوانند الگوهای رفتارهای جدید را «ببینند». اما آن‌ها نه «تازه» و نه «الگوهای پایدار» را نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند. ریزه کاری و درجات پیوندهای پویا هر مدلی که باشد، یک «انتزاع» از واقعیت ملموس باقی می‌ماند. دانشمندان علوم اجتماعی انسان هستند. آن‌ها با سوگیری‌های شخصی و جمعی خود دست و پنجه نرم می‌کنند، که همیشه انتخاب‌های آن‌ها را درباره «جذب‌ها» و «الگوهای فرعی» «اطلاع می‌دهد».

مسلماً، این همیشه سهم هر تلاش علمی بوده است. با این وجود، در زمانی که مهندسان سیستم‌های هوش مصنوعی با حذف شخصیت شخصی شناخت انسان، هدفشان «عینیت» کامل است، ارزش آن را دارد که به خاطر بسپاریم. به منظور ایجاد یک نمونه اولیه شبکه عصبی تکراری، دانشمندان علوم اجتماعی نمی‌توانند از تعریف یک "مجموعه در حال تکامل اهداف" اولیه اجتناب کنند (اهداف بلند مدت معادل "اهداف پایدار" RNN ما). این مرحله مقدماتی برای جلوگیری از تکرارهای آشفته و بدون "معنا" ضروری است. بنابراین، «رمزگذاری» مدل ناگزیر منعکس‌کننده مراجع و ترجیحات سیاسی، اجتماعی و فردی خواهد بود. این به طور مشخص به این معنی است که مجموعه‌ای از مدل‌های RNN به صورت موازی یا در رقابت اجرا می‌شوند. علاوه بر این، عملکرد هر یک از این شبکه‌های فکری توسط اهداف بلندمدت فرضی هر فرد یا گروه تحقیقاتی "جذب" خواهد شد. خروجی‌های نهایی آن‌ها همیشه یک کار در حال پیشرفت باقی می‌ماند، اما تعامل همه این الگوهای RNN می‌تواند یک «ابراگویی» پویا ایجاد کند - یک دیدگاه توافق‌آمیزتر در مورد چگونگی «مدل‌سازی» تاریخ سیاسی معاصر و در حال تحول.

بدیهی است که هیچ چیز تضمین نمی‌کند که این نوع ابر الگوی علوم سیاسی پدیدار شود یا با واقعیت مطابقت داشته باشد. و هیچ کس نمی‌تواند پیش بینی کند که تأثیر این فعالیت علمی و اکتشافات بر مکانیسم های تکرار عینی دنیای واقعی چه خواهد بود. هیچ کس "بیرون" با "چشم خدا" نیست. بعلاوه، ایده یک «هوش» ظاهری که بر نوع بشر و رفتار هر فرد فرمان می‌دهد، تنها منبعی قابل تخمین برای آرامش بسیار مورد نیاز است. با این حال، شاید مفهوم تاریخ بشر به عنوان یک شبکه عصبی مکرر مبتنی بر هوش مصنوعی کمکی برای جستجوی افق‌های جدید در تحقیقات علوم سیاسی باشد. راهی تجربی برای فراتر رفتن از تکرار خسته و بدبینانه مفروضات و بحث های کلاسیک این رشته. خوب، این "راه حل" نیست، اما امروزه رویاهای راه حل های از پیش تعیین شده ناپدید شده‌اند.

همانطور که اخترشناسان "طبیعی" قرون وسطی به خوبی می‌دانستند: Astra مایل، غیر ضروری - ستارگان شیب. آن‌ها تعیین نمی‌کنند.